

# مانند ماه

## گفت‌وگو با دختر توان‌یابی که آرزوهایش را کتاب کرده است



شهربانو

۲ شهریور  
۱۴۰۱  
۲۴ مهر ۱۴۴۴  
شماره ۳۷۱

(۶)

### ✚ تلاشم به نتیجه رسید

مهسا اگرچه به‌سختی حرف می‌زند، به‌سختی دست‌ها و پاها و سرش را کنترل می‌کند و به‌سختی روزگار می‌گذراند اما دختری سرسخت است، دختری که با همه این سختی‌ها به دنبال فعالیت اجتماعی و اقتصادی بوده است. «برایم مهم بود که کاری داشته باشم. دنبال کاری بودم که با توجه به شرایطم آن را در خانه و با گوشی بتوانم انجام دهم اما تا وضعیتم را می‌گفتم قبول نمی‌کردند. فکر می‌کردند نمی‌توانم. تا اینکه در فضای مجازی یک شماره پیدا کردم. چون صحبت کردن برایم سخت بود، به آن شماره پیام دادم و شرایطم را گفتم. بنده خدا گفت برایم کار مناسبی دارد. کاری که به من دادند درست کردن جعبه بود. اوایل کار برایم خیلی سخت بود و نمی‌توانستم آن را انجام دهم ولی آن قدر تمرین کردم تا بالاخره توانستم. الان تا روزی صد جعبه را هم تا می‌زنم و تقریباً ماهی ۷۰۰ هزار تومان حقوق می‌گیرم.»

### ✚ قضاوت نکنید

مهسا این روزها کتاب دیگری هم در دست دارد، کتابی به نام «جنگل رؤیایی» که داستانی تخیلی همراه با نقاشی‌های خود اوست. او برای اثبات توانایی‌های خود به دیگران هم چنان در حال تلاش است و در بخشی از کتاب مانند ماه نوشته است: «خیلی از معلولان باهوش هستند و توانایی‌های زیادی دارند. با درس خواندن و ادامه تحصیل در اجتماع به جایگاه‌های بالایی رسیده‌اند. شاغل و ورزشکار حرفه‌ای هستند. حتی ازدواج کرده‌اند و بچه‌های سالمی دارند. پس لطفاً معلولان را قضاوت نکنید و به توانمندی آن‌ها اعتماد کنید. لطفاً به بچه‌ها بگویید که رفتارشان با آن‌ها مثل افراد سالم باشد. با تشکر، مهسا.»

### ✚ او را دریابیم

او برای خوشی‌هایی که امروز دارد از جواد حسینی که به او اعتماد کرده و زمینه اشتغال برای او فراهم کرده، از آزاده موسوی که مشوق او در روزهای سخت بوده، از مهدی محمدزاده که آرزوی پرواز را برایش برآورده کرده و از علی داعی که ناشر کتاب‌هایش بوده است تشکر می‌کند. در کنار این‌ها هرچند که خودش نمی‌گوید، می‌داند که به یک ماساژور برای التیام دردهای زیاد پاهایش و کمک خودروپی که با آن بتواند رفت‌وآمد کند نیاز دارد.



### ✚ ماجرا چیست؟

او در مقدمه کتاب دوم خود که شرحی از زندگی و مسائل و مشکلاتی است که این سال‌ها چشیده است در چند خط برای معرفی خودش می‌نویسد: من یک دختر سی و چهار ساله معلول جسمی حرکتی، گفتاری و ویلچری با همان سی‌پی‌یافلج مغزی هستم. می‌خواهم از دنیای واقعی خودم برایتان بگویم. امیدوارم تا آخر کتاب را بخوانید و لذت ببرید. از بدو تولد با مشکلی روبه‌رو می‌شود که هیچ کدام از چهار فرزند دیگر خانواده با آن روبه‌رو نبوده است. او یکی از دوقلوهای خانواده زینلی است که به دلیل زردی بیش از اندازه در زمان زایمان و آمپولی که به اشتباه به عصب نخاع او برخورد می‌کند برای همیشه دچار مشکل وضعی می‌شود که او را برای همیشه با مشکلات جسمی و حرکتی روبه‌رو می‌کند، مشکلاتی که مهسا زینلی با تمام توانایی و هوشی که دارد درگیر معلولیت می‌کند. این در حالی است که خواهر دوقلویش چنین مشکلاتی ندارد و با سلامت کامل مسیر زندگی خود را تا دانشگاه و تشکیل خانواده ادامه داده است. «پزشکان به مادر من قول بهبودی داده بودند اما به دلیل مشکلاتی که زمان زایمان به وجود آمده بود، هیچ وقت مشکلم حل نشد و روز به روز خواهرم مهشید که قل دیگرم بود بزرگ شد و مدرسه رفت اما من با مشکلاتم باقی ماندم. چون مادر من از مدارس استثنایی خبری نداشت تا نه‌سالگی درس نخواندم و بعد از آن به واسطه یکی از اقوام از این مدارس خبردار شدیم. تا سوم راهنمایی مدرسه رفتم و درس خواندم ولی بعد از آن دیگر ادامه ندادم.»

### ✚ در آرزوی پرواز

نامایمات زندگی و جنس نگاه‌هایی که پراز توهین و تمسخر است مهسا را خانه‌نشین می‌کند. او دست به قلم می‌برد و آرزوهایش را می‌نویسد و نقاشی می‌کند، آرزوهایی که نام اولین کتاب مصور او می‌شود. «بعد از مدرسه، دیگر جایی نرفتم. در خانه بودم و برای خودم نقاشی می‌کردم و چیزی می‌نوشتم. چون نوشتن برایم سخت بود، با مشکلات زیادی می‌توانستم چند خط بنویسم. البته از زمانی که گوشی هوشمند گرفته‌ام، مشکلاتم کمتر شده است و با این گوشی، راحت‌تر می‌توانم بنویسم. اوایل، کار با گوشی را بلد نبودم. چون کنترل دست‌هایم برایم سخت است نمی‌توانستم با آن کار کنم ولی آن قدر با گوشی پدرم کار کردم تا بالاخره توانستم و مطالبم را تایپ کردم. اولین کتابی که نوشتم آرزوی دختری بود که می‌خواست پرواز کند. در اصل، آن دختر خودم بودم و اسم کتاب را آرزوی پرواز گذاشتم. این کتاب را سال ۸۴ نوشتم ولی سال ۱۴۰۰ به چاپ رسید. نمی‌دانستم که اصلاً به این نوشته‌ها می‌شود گفت کتاب! یک روز که به خانه مدیر گروهان رفته بودم نوشته‌هایم را به او هدیه دادم. گفت باید این‌ها را چاپ کنی. خودم با همین گوشی در اینترنت دنبال ناشر گشتم و هماهنگ کردم و حتی هزینه‌های چاپ را هم با پس‌انداز خودم دادم. همان سال آرزویم برآورده شد و در تونل باد و با پاراموتور پرواز هم کردم.»

### ✚ آرزوی پرواز

او بعد از چاپ کتاب «آرزوی پرواز»، وقتی استقبال مردم را می‌بیند و چاپ کتاب اول به نوبت دوم کشیده می‌شود، تصمیم می‌گیرد دست به کار شود و دومین کتاب خود را هم بنویسد. دومین کتاب شرحی از زندگی و مشکلات زندگی شخصی اوست. «اسم کتاب دوم را «مانند ماه» گذاشتم. معنی اسم خودم همین است. مهسا یعنی مانند ماه. این کتاب را درباره زندگی خودم و مشکلاتم نوشتم. می‌خواستم همه بفهمند که معلولیت محدودیت نیست. می‌خواستم بقیه بفهمند که من هم می‌توانم همه کار بکنم.»